



بیانات در دیدار عمومی به مناسبت روز ولادت باسعادت حضرت جواد (ع) و در آستانه میلاد حضرت علی (ع) - 23 / آذر / 1373

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم سدد السنننا بالصواب والحكمه و املأ قلوبنا بالعلم و المعرفه.

از اجتماع شما برادران و خواهران عزیز که در روز ولادت با سعادت حضرت جواد الائمه علیه الصلاه والسلام از راههای دور در این جا گرد آمده اید، بسیار خوشوقتم. همچنین از مردم عزیزی که از شهرستانهای دیگر در جمع شما هستند؛ مخصوصاً جمع زیادی از مردم عزیز قزوین که در این جا تشریف دارند، متشکرم. امیدواریم خداوند همه شما را مشمول رحمت و برکت خود قرار دهد.

امروز در دنیای اسلام، مسائل مهمی در جریان است که دل انبوه مسلمانان را در کشورهای مختلف، غرق غصه کرده است. آنها غم می خورند، خون دل می خورند، ولی نمی توانند چیزی بگویند. چرا؟ چون متأسفانه بسیاری از سران کشورهایشان در این خون دل دادن به امت اسلامی و نابود کردن امیدهای طبقات جوان در کشورهای اسلامی، سهیم هستند. یک مورد، قضایای مربوط به مسلمانان مظلوم فلسطین است و مورد دیگر مربوط به مسلمانان بی پناه بوسنی هرزگوین و بخصوص منطقه بیهاج است. اینها همه درد است. به کشور خودمان نگاه نکنید که این دردها را همه - از عالی ترین مسؤولین کشور تا آحاد مردم - آزادانه بر زبان می آورند؛ حرف می زنند؛ ابراز وجود می کنند و حرف دلشان را می زنند. متأسفانه در کشورهای دیگر این فرصت را نمی دهند که مردم اقل غصه های خودشان را نسبت به این قضایای عظیم امت اسلام بر زبان جاری کنند. شما ببینید در کشورهای عربی، چه تعداد انسانهایی هستند که دلشان از قضایای مربوط به سازش با دشمن صهیونیستی خون است ولی نمی توانند چیزی بگویند. درست مثل دوران رژیم گذشته در این جا که ما نمی توانستیم علیه صهیونیستها مطلبی به زبان بیاوریم. دلهای ما آن روز خون بود، ولی نمی توانستیم چیزی بگوییم. بنده در همان سالها، یک وقت در جمع دانشجویان، به مناسبت تفسیر آیات مربوط به بنی اسرائیل - در اوایل سوره بقره - مطالبی گفته بودم. بعد، در یکی از بازداشتها زیر منگنه سؤال و بازجویی ام قرار دادند که شما اسم از اسرائیل آورده اید! آیات مربوط به بنی اسرائیل را مطرح کرده بودم؛ گفتند: چرا اسم از اسرائیل آورده اید؟! یعنی کسی که تفسیر قرآن هم می کرد، حق نداشت یک کلمه از بنی اسرائیل بگوید که مبادا به متحد آن رژیم خبیث و خائن - که آن زمان با اسرائیل روابط گرمی داشت - بر بخورد! امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی، وضعیت به همان گونه است.

بنده نسبت به کنفرانس اسلامی که این روزها در کشور مغرب مشغول کار است، نگرانم. نکند سران کشورهای اسلامی را جمع کنند و بخواهند با خدعه و حيله از اینها یک کلمه در جهت منافع و مصالح رژیم غاصب صهیونیستی بگیرند و بگویند کشورهای اسلامی این طور اتفاق کردند! سران کشورهای اسلامی که در این کنفرانس شرکت کرده اند، بیدار باشند. ممکن است نفوذیهای دشمن و خائنین به دنیای اسلام کار خودشان را بکنند. البته نماینده امین ما، یعنی وزیر امور خارجه، در آن جاست و اگر بخواهند در این زمینه، به خیال خودشان، امر متفق علیهی را اعلام کنند، نظر قاطع ما را در آن جا اعلام خواهد کرد. اما واقعاً چنین خطراتی برای دنیای اسلام هست. کنفرانسی به نام اسلام تشکیل شود، ولی به جای رسیدن به دردهای مسلمانان، سراغ خواسته ها و دردهای امریکا و اسرائیل بروند و بخواهند آنها را علاج کنند! امید است که این طور نباشد؛ خدا کند این طور نباشد. به همین قضیه بیهاج نگاه کنید! این همه مسلمانان را قتل عام می کنند، اما کسانی نشسته اند و نگاه می کنند. اگر ملتتهای اسلامی روزی را معین می کردند و در این روز دولتها و ملتتها با هم همکاری کرده و فقط به زبان اعلام می نمودند که از وضع جامعه اروپا و



مواضع صربها و دشمنان مسلمین در بوسنی هرزگوین ناراضی اند، همین اعتراض، بسیاری از گره‌ها را باز می‌کند. حتی از این کار هم خودداری می‌کنند. ملت‌های مسلمان با چنان مسؤولانی چه کنند؟ شما به ایران اسلامی نگاه نکنید که مسؤولان کشور، پیشاپیش ملت حرکت می‌کنند. جاهای دیگر این طور نیست. اینها درد است. لکن من امروز مطلب دیگری را می‌خواهم عرض کنم که یک نقطه روشن و یک امید است. این مطلب عبارت است از موضع ملت ایران در مقابل تبلیغات دشمن و حضور در مواضع حساس. اگر می‌شد ملت ایران را در قالب یک انسان و به صورت یک فرد مجسم کرد، جاداشت که امثال بنده دست این انسان را ببوسند. این ملت در مواقع حساس، از خود عظمت نشان می‌دهد. مقصود من، قضایای مربوط به رحلت مرجع ربّانی الهی، مرحوم آیه‌الله العظمی اراکی است. خدا می‌داند که دشمنان برای این قضیه چند صد ساعت و بلکه چند هزار ساعت کار و تلاش و همفکری کرده بودند تا بتوانند به نفع تبلیغات خصمانه خودشان استفاده کنند و شما ملت، همه این تلاش‌های خصمانه و خائنانه را با یک حرکت بجا و به موقع، نقش بر آب کردید. خدا می‌داند همان روز تشییع جنازه که داخل جمعیت رفتیم، در دل من چه می‌گذشت!

جای تحسین و اعجاب و قدردانی و تجلیل از نفوس طیبه‌ای است که با حضور و حرکت و احساسات خودشان، مشکلات بزرگ جهانی را «کالعهن المنفوش» به کتلی از سر راه برمی‌دارند. برای این که عظمت کارهای بزرگی که ملت ایران در رحلت مرحوم آیه‌الله العظمی اراکی کرد، درست معلوم و روشن شود، دو، سه نکته عرض می‌کنم. البته در آخر صحبت، یک مطلب اساسی هم هست که می‌خواهم بیان کنم. از اوایل بیماری مرحوم آیه‌الله العظمی اراکی، دشمنان چند مطلب را در تبلیغات خودشان دنبال می‌کردند. اینها می‌خواستند با این تبلیغات و حرف‌هایشان، یک فضای ذهنی در این کشور به وجود آورند. البته اینها را دست کم نگیرید؛ تبلیغات دشمن، بسیار مهم است. نگاه نکنید که ملت ایران، عکس هرچه دشمنان می‌گویند، عمل می‌کند. در دنیا این طور نیست. مردم عادی ملت‌ها، تحت تأثیر حرف‌های رادیوها قرار می‌گیرند. اینها معتقدند که می‌شود یک نظام را با رادیو سرنگون کرد و یک نظام را با رادیو بر سر کار آورد! معتقدند با رادیو و با تبلیغات می‌شود کاری کرد که آحاد ملتی بر سر یک آدم خوب بریزند و تکه تکه اش کنند و می‌شود یک انسان ناشایسته را بر سر کار آورد! تبلیغاتچی‌های دنیا چنین اعتقادی به تبلیغات و زبان و رادیو و تلویزیون دارند. البته اینها درست فهمیده‌اند؛ جایی که ایمان و آگاهی نباشد، همین طور است. اینها در دنیا به وسیله رادیو و تلویزیون، بسیار کارها کرده‌اند، ولی در ایران نتوانسته‌اند هیچ غلطی بکنند؛ به خاطر این که مردم، مؤمن بوده‌اند.

خلاصه؛ در اوایل بیماری مرحوم آیت‌الله العظمی اراکی، می‌خواستند چند مطلب را به مردم بگویند. یک مطلب این بود که وانمود کنند مرجعیت دیگر آن شأن و مکان همیشگی را ندارد. گذشت زمانی که یک مرجع تقلید از دنیا می‌رفت و ایران تکان می‌خورد؛ اکنون دیگر مرجع این قدر اهمیت ندارد. این مطلب را در بیاناتشان در همین رادیوهای بیگانه، مکرر تکرار می‌کردند. در گوشه و کنار دنیا چند نفر از آخوندهای بی‌سواد یا فراری و بدنام و روسیاه را هم پیدا کرده‌اند و اسمشان را «آیت‌الله» گذاشته‌اند! میکروفونها را جلو دهن آنها می‌برند، پولی هم در مشتشان می‌گذارند؛ آنها هم دهن باز می‌کنند و هرچه اینها می‌خواهند، می‌گویند. آنها کیستند؟ یا بیسوادانی از خدا فرار کرده و از اسلام گریخته و پشت کرده به ملت و فراری‌اند، یا آدم‌هایی بد دل و خبیث! می‌خواهند از زبان آنها چیزهایی را به خورد مردم بدهند. می‌پرسند: «آقا! مرجعیت مثل سابق در ایران اهمیت دارد؟» آنها هم می‌گویند: «نه آقا، مرجعیت دیگر تمام شده است و مردم به مرجعیت چندان اهمیت نمی‌دهند» و از این حرف‌ها. می‌خواستند این مطلب را در ذهن مردم جا بیندازند. قصدشان این بود که موقعیت مرجعیت را که یک موقعیت عالی و الهی است و در اعماق جان مسلمین دارای تأثیر و نفوذ است، پایین بیاورند. چون از مرجعیت چوب و تودهنی خورده‌اند، خواستند از مرجعیت انتقام بگیرند، نه از یک مرجع خاص. این، یکی از مطالبی است که تبلیغات دشمن، طی چهل



روز بیماری آن بزرگوار دنبال می کرد. مطلب دومی که می خواستند در ذهن مردم جا بیندازند، این بود که «در سطح کشور ایران، دیگر کسی نیست تا مقام مرجعیت را در دست گیرد؛ آن علمای بزرگ و آن ریشه های قوی دیگر تمام شدند؛ آیه الله العظمی اراکی آخرینشان بود و تمام شد.» این مطلب را می خواستند جا بیندازند و در این باره مفصلاً حرف زدند.

سومین مطلب این بود که خواستند وانمود کنند ملت ایران از روحانیت زده شده است و علاقه ای به روحانیت ندارد. خواستند بگویند: در گذشته ها - در اوایل انقلاب و قبل از انقلاب - روحانی برای مردم بسیار عزیز بود، ولی امروز دیگر ملت ایران اعتنایی به روحانیون ندارد! این مطلب را هم می خواستند جا بیندازند. این سه مطلب. البته حرفهای دیگری هم می زدند که به مواردی از آن اشاره خواهم کرد. روز وفات آن بزرگوار، تهران منقلب شد؛ ایران منقلب شد. ما خبرها را داشتیم. با این که جنازه در تهران بود، به هر شهر و دیاری که می رفتید، می دیدید مردم در مساجد و در مراکز عمده و در بقاع متبرکه اجتماع کرده اند. آن روز تهران حقیقتاً یک روز استثنایی را گذراند. تهرانیها که بودند و دیدند؛ دیگران هم از تلویزیون مشاهده کردند. البته من به شما عرض کنم که دوربین نمی تواند آن واقعیت را نشان دهد. واقعیت، بسیار عظیم بود. من جوانانی را دیدم که ستشان یک پنجم یا یک چهارم سن آن بزرگوار بود و مثل ابر بهار اشک می ریختند. شما جوانان برای چه گریه می کردید؟ چرا؟ چه علتی داشت؟ شما که آن پیرمرد صد و سه ساله را یک بار هم در عمرش ندیده بودید. اصلاً تا سه، چهار سال پیش که او را نمی شناختید. علما و بزرگان و حوزه ها می شناختند؛ شما که او را نمی شناختید. سه، چهار سال بود که آن بزرگوار را شناخته بودید. چرا آن طور گریه می کردید؟ چرا ایران آن طور منقلب بود؟ چرا زنان آن طور به سینه می کوبیدند و گریه می کردند؟ چرا مردهای بزرگ اشک می ریختند و در آن اجتماع عظیم می خواستند خود را به جنازه برسانند و موکبش را لمس کنند؟ چرا؟ علت چه بود و چیست؟ علت آن بود و این است که مردم ایران همچنان مقام والا و عظیمی را برای مرجعیت معتقدند. مردم ایران روحانیت را از ته دل دوست دارند. البته نه هر روحانی نمایی؛ روحانی واقعی و عالم دین را. نه آن روحانی نمایی را که دشمن می خواهد به جای روحانی در میان مردم جا بزند. مردم از او متنفرند. اما مردم، روحانی واقعی را دوست دارند. مردم معتقدند که با اسلام می شود به دنیا و آخرت آباد رسید. از اسلام نیکی دیده اند. اسلام به آنها آزادی و عزت داده است. اسلام به این ملت، رهایی از دست ستمگران و دستگاههای فاسد را داده است. خانمها و آقایان! گذشته از 2500 سال پادشاهی ایران - که ادعایش را می کردند و ما خبر درستی از آن نداریم؛ خودشان هم خبر نداشتند و حرفی می زدند - آنچه در طول یکی دو قرن اخیر، زیر سایه سنگین و شوم پادشاهان پهلوی و قاجار بر این مملکت گذشت، پدر ملت را درآورد! ایران از عظمت و عزت تاریخی خود ساقط شد؛ از کاروان علم عقب افتاد؛ از کاروان تمدن عقب افتاد؛ در سیاست عقب افتاد؛ در اقتصاد عقب افتاد و منابع حیاتی اش را از دست داد. مردم اینها را از سلطنت دیدند. چه کسی آنها را نجات داد؟ چه کسی آنها را بیدار کرد؟ آن مرد روحانی بزرگ. مردم، پیشکسوتی و پیشقدمی روحانیون را دیده اند. مردم علمای واقعی دین را دوست دارند. هر وقت در این مملکت یک نغمه آزادی واقعی بوده است، رهبرش روحانیون بوده اند. این تاریخ است. تاریخی که روحانیون ننوشته اند؛ تاریخی که دشمنان روحانیون نوشته اند، اما در آن به این حقیقت اعتراف کرده اند. در مراسم تشییع و عزای مرحوم آیت الله العظمی اراکی این را مردم نشان دادند. بنابراین تبلیغات دشمن نقش برآب شد. تبلیغ کردند که در جامعه ایران، دیگر کسی وجود ندارد که شایسته مرجعیت باشد. مردم در مقابل چشم خودشان دیدند که ناگهان فهرستی از علمای شایسته مرجعیت از طرف حُبره های فن منتشر شد. کسانی که می توانند بشناسند و حوزه ها دست آنهاست و قوام حوزه ها به آنهاست؛ می توانند بگویند که چه کسی شایسته مرجعیت است. البته آقایان فقط پنج، شش نفر را معین و معرفی کردند. چنین مصلحت دانستند که پنج، شش نفر را بگویند؛ دیگر صد نفر را که نمی شود گفت. اما من به شما عرض کنم، امروز اگر بخواهیم در حوزه علمیّه قم کسانی را که لایق مرجعیتند، بشماریم،



از صد نفر هم بیشترند؛ فقط در همین حوزه علمیه قم. تنها شش نفرشان آن بزرگانی بودند که خبره های فن اسم آوردند؛ ولی فقط آنها نیستند. دو نفر دیگرشان را هم جامعه روحانیت مبارز اسم برد؛ ولی فقط آنها نیستند. علمای شایسته مرجعیت، حداقل صد نفرند.

می گویند: آقا، ریشه های کهن و نسل علمای بزرگ تمام شد. شما چه می فهمید علمای بزرگ کی اند و حوزه ها چیستند؟ سیاستمداران انگلیس و آمریکا و خبرگزاریهای دنیا نمی توانند واضحترین مسائل ملت ما را بفهمند و تحلیل کنند. اگر می توانستند بفهمند، این قدر از ملت ایران شکست نمی خوردند! پس قادر به تحلیل نیستند. آن وقت وارد اظهار نظر در امر حوزه ها می شوند که از پیچیده ترین مسائل است. اهل حوزه می دانند چه کسانی لیاقت دارند و چه کسانی ندارند. شما چه می فهمید که نسل علمای بزرگ برافتاده یا برنیفتاده است؟ بعد از رحلت امام، چهار مرجع درجه یک از دنیا رفته اند. البته تعداد بیشتر بوده است، اما آن چهار نفر را می گوئیم که بسیار معروف بودند. مرحوم آیه الله العظمی اراکی، مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی، مرحوم آیت الله العظمی خویی و مرحوم آیت الله العظمی مرعشی؛ این چهار نفر. غیر از مرحوم اراکی که به هنگام رحلت، ستشان صد و سه سال بود، بقیه حول و حوش نود سال سن داشتند. یعنی در سال 1340 که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی از دنیا رفت، این آقایان نود ساله، حول و حوش شصت سالگی بودند. هنگام ارتحال، نود سالشان بود؛ پس سی و سه سال قبل از آن، در سنین بین پنجاه و هفت، هشت سال تا شصت و دو سه سال به سر می بردند. همیشه همین طور است. آن روز که مرحوم آقای خویی، مرحوم آقای گلپایگانی و مرحوم آقای مرعشی به عنوان مرجع معرفی شدند، ستشان از برخی کسانی که امروز به عنوان مرجع معرفی شده اند، کمتر بود و بعضی هم تقریباً همسن اینها بودند. از چه رو بی خود دهن می جنبانید که نسل علمای حوزه تمام شد؟ شما چه می دانید علمای حوزه که اند و نسلشان کدام است؟ چرا بی خود اظهار نظر می کنید؟ این هم یک مطلب.

مطلب دیگر این که شروع کردند کسان خاصی را به اسم معرفی کردن که فلان کس از همه بالاتر است. بنا کردند برای مردم مسلمان حکم دادن و فتوا صادر کردن! مردم در امر مرجعیت، از همه جا سختگیرترند. حقیقت هم همین است. من هم به شما عرض می کنم: عزیزان من! در امر مرجعیت سختگیر باشید. مبدا احساسات، شما را به سمتی بکشاند. سختگیر به همان طرق شرعی که وجود دارد، باشید. شاهد عادل بطلبید؛ آن هم نه یکی؛ آن هم نه هر شاهد عادل. دو شاهد عادل خبره و این کاره، که بشناسند. آنها باید شهادت بدهند که فلان کس جایز التقلید و شایسته تقلید است تا بشود از او تقلید کرد. آن وقت این آقایان از ملت ایران - که در کار تقلید این قدر سختگیر است - توقع دارند که حرف فساق و فجاری را گوش کند که رادیو بیبسی و رادیو صهیونیستی را اداره می کنند. آنها می گویند که فلان آقا از همه بهتر است؛ مردم بروند از فلان آقا تقلید کنند! عجب خیال باطلی! کسانی را که آنها اسم آوردند، اگر برای مراجعه عده ای شانس اندکی داشتند، بعد از آن که آنها اسم آوردند، بدون تردید این شانس کم شد! عده ای از مردم این کشور، بلکه اکثریت مردم مؤمن کشور ما، از بس از رادیوهای بیگانه خباث و ملعبت دیده اند و دروغ شنیده اند، هرچه آنها بگویند، عکسش عمل می کنند. اگر آنها گفتند از فلان کس تقلید کنید، از او تقلید نمی کنند. اگر روی کسی تکیه کردند و گفتند از او تقلید نکنید، مردم از او تقلید می کنند. این عادت مردم ماست و عادت درستی هم هست. امام رضوان الله علیه هم می فرمود که رشد در خلاف رادیوهای بیگانه و تبلیغات دشمن است. بدانید که هرطرفی آنها می روند، آن طرف، طرف باطل است و طرف ضدش، طرف حق است. مردم ما در قضیه مرجعیت، با این موضعگیریها در دهان تبلیغات خصمانه دشمن زدند. ما که واقعاً زبان شکرگزاری از شما ملت ایران را نداریم. در قضیه رحلت مرحوم آیه الله العظمی اراکی و موضعگیریها و حضور در تشییع و حضور در نماز و حضور در مجالس فواتح، واقعاً ملت سنگ تمام گذاشت. باید از آقایان قم و تهران هم واقعاً تشکر کرد که فهرست از کسانی درست کردند که مردم می توانند از آنها تقلید کنند و آن فهرست را به مردم دادند. این آقایان، این جا به وظیفه



خودشان عمل کردند. البته نمی شود گفت آنهایی که اسمشان در آن فهرست نیست، از کسانی که نامشان در فهرست، ذکر شده است، کمترند. عرض کردم اگر شما امروز به قم بروید، حداقل صد نفر را می توانید پیدا کنید که می شود اسمشان را فهرست کرد و گفت این آقایان جایزالتقلیدند. بر خلاف گفته دشمن که وانمود کرد جنگ قدرتی بر سر مرجعیت در ایران است؛ عجله ای ندارند. گفت: «کافر همه را به کیش خود پندارد»؛ اینها خودشان برای در دست گرفتن یک قدرت کوچک در کشورهای اروپایی، در امریکا و در دیگر جاهایی که با تمدن مادی اداره می شود - مثلاً برای شهردار شدن در فلان ایالت یا فلان شهر، یا برای گرفتن فلان کرسی نمایندگی - حاضرند همه مقدّسات را زیر پا بگذارند تا به آن مقام برسند. خودشان این گونه اند. افسوس می خورم که شما مردم عزیز، فرصت ندارید بعضی از نوشته ها و اطلاعاتی را که ما با آنها سروکار داریم ببینید تا بدانید که چقدر سطح دنیا در مقام پرستی و جاه طلبی نازل است. همین شخصیتهایی که در دنیا می بینید با چهره های مرتب و منظم، اتو کشیده، کراوات بسته و با لبخندهای مصنوعی جلو دوربینهای تلویزیون ظاهر می شوند، حاضر بوده اند برای گرفتن این مقام، به همه جنایتهای ممکن دست بزنند! اغلب این گونه اند.

بنده درباره یک حادثه در امریکا کتابی خواندم؛ یک کتاب کاملاً مستند و صحیح. این کتاب حقایق عجیب و تکان دهنده ای را بیان می کند که برای تصدی فلان پُست، چه گروههایی و چگونه با هم جنگیدند. خیال می کنند این جا هم همان طوری است؛ مرجعیت هم همان طوری است. نه آقا، اشتباه کردید! هیچ جنگ قدرتی نیست؛ هیچ دعوی نیست. در باب مرجعیت، کسانی هستند که با وجود شایستگی، یک کلمه از خودشان اسم نمی آورند تا سی، چهل سال می گذرد. بعد از این مدت به فکر آنها می افتند، پیششان می روند و اصرار می کنند؛ بعد از اصرار، رساله می دهند. ما مثل مرحوم آیه الله العظمی اراکی زیاد داریم. امروز در قم کسانی از همین عدّه هستند که شایسته مرجعیتند؛ اما اگر هزاران نفر بروند و بخواهند اینها را به میدان بکشاند، می گویند ما نمی آییم! بحمدالله چنین کسانی امروز هستند. کسانی هستند که خودشان را اعلم از همه می دانند، اما بر زبان هم جاری نمی کنند. غالباً مجتهدین خودشان را اعلم از دیگران می دانند - البته نمی گویم همه؛ غالباً این گونه اند - اما با وجود این که خود را اعلم از دیگران می دانند، حتی بر زبان جاری نمی کنند. اینها این گونه اند. حاضر نیستند خودشان را مطرح کنند. حاضر نیستند به میدان بیایند.

بعد از رحلت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی، همین امام بزرگوار که دیدید دنیایی را متوجه خود کرد و مشّت او آن چنان گنجایش داشت که می توانست بشریت را در مشّت بگیرد، رساله نداد و رفت در خانه نشست. هر چه اصرار کردند، رساله نداد. بنده خودم جزو کسانی بودم که به ایشان عرض کردم. ایشان آن وقت جواب نمی داد و فقط می فرمود: آقایان هستند. تا این که بالاخره یک عدّه رفتند و ایشان را وادار کردند. فتاوی ایشان معلوم بود؛ رساله ایشان را تنظیم کردند و بیرون دادند. از این قبیل فراوان است. امروز در گوشه و کنار حوزه ها کسانی از بزرگان هستند که سی یا بیست سال پیش، شایسته بودند که اسمشان آورده شود. اما نه خودشان اسم خودشان را آوردند و نه به آنهایی که می شناختند اجازه این کار را دادند. دیگران هم که نمی شناختند. چه جنگ قدرتی؟! کسانی که اطراف شبهه مرجعیتند، بیشترین کاری که ممکن است انجام دهند این است که تعدادی رساله خودشان را چاپ کنند و در خانه شان بگذارند، تا اگر کسی مراجعه کرد، بگویند: آقا، این هم رساله ما؛ بگیر و برو. بیشترین کاری که می کنند این است. بیشتر از این کاری نمی کنند. رادیوها را پرکردند که: آقا، جنگ قدرت است! چه جنگ قدرتی؟! از جمله حرفهای بی اساس و مفتضحی که خواستند در این تبلیغات عنوان کنند، یکی هم این بود که بیشتر علما و بزرگان حوزه های علمیّه با دخالت دین در سیاست مخالفند؛ پس با حکومت اسلامی و ولایت فقیه مخالفند. اکثریت اینها بفرمایید؛ این اکثریت. همینهایی که اعلامیه می دهند، اینها اکثریتند؛ همینهایی که امروز اسمشان مطرح است، اینها اکثریتند. البته در روحانیت هم آدمهای ناباب هستند؛ ما نمی گویم نیستند. در روحانیت هست، در



کسبه هست، در دانشگاهی هست، در ارتش هست، در دستگاه‌های مختلف هست؛ آدم ناباب همه جا هست. در روحانیت هستند آدم‌هایی که نان امام زمان را خورده اند، نمک امام زمان را خورده اند؛ اما نمکدان امام زمان را شکسته اند و با راه امام زمان مخالفت کرده اند. هستند؛ ما نمی‌گوییم نیستند. رادیوهای بیگانه بروند هرچه می‌خواهند با آنها مصاحبه کنند. حاضرند به اندازه ده جلد کتاب هم به همه مقدّسات جمهوری اسلامی فحش بدهند! نه این که نیستند؛ هستند. اما، اولاً بسیار کم و ثانیاً منفور ملت ایران و مسلمانان انقلابی‌اند. شما خیال می‌کنید کسانی که رادیوهای بیگانه و دستگاه‌های استکباری، برای مرجعیت دل به آنها بسته اند، در داخل ایران کسانی‌اند که اگر خودشان را در معرض اطلاع ملت قرار دهند، ملت، آنها را آرام می‌گذارد؟ ملت ایران از خائنین نمی‌گذرد. تا امروز نگذشته است، در آینده هم از خیانتکاران نخواهد گذشت.

یک نکته را لازم است عرض کنم. از برادران و خواهران عزیز خواهش می‌کنم این مطلب را بدون احساسات گوش کنند. آن روزی که در مجلس خبرگان، بعد از رحلت امام رضوان الله علیه - آن روز اول که بنده هم عضو مجلس خبرگان بودم - بحث کردند چه کسی را انتخاب کنیم و بالاخره اسم این بنده حقیر به میان آمد و اتفاق کردند بر این که این موجود حقیر ضعیف را به این منصب خطیر انتخاب کنند، من مخالفت کردم؛ مخالفت جدی کردم. نه این که می‌خواستم تعارف کنم؛ نه. او خودش می‌داند که در آن لحظات در دل من چه می‌گذشت. رفتم آن جا ایستادم و گفتم آقایان! صبر کنید، اجازه بدهید. اینها هم ضبط شده، موجود است. هم تصویرش هست، هم صدایش هست. شروع کردم به استدلال کردن که مرا برای این مقام انتخاب نکنید. گفتم نکنید؛ هر چه اصرار کردم، قبول نکردند. هر چه من استدلال کردم، آقایان، مجتهدین و فضایی که آن جا بودند، جواب دادند. من قاطع بودم که قبول نکنم؛ ولی بعد دیدم چاره‌ای نیست. چرا چاره‌ای نیست؟ زیرا به گفته افرادی که من به آنها اطمینان دارم، این «واجب» در من «متعین» شده است. یعنی اگر من این بار را برن دارم، این بار بر زمین خواهد ماند. این جا بود که گفتم قبول می‌کنم. چرا؟ چون دیدم بار بر زمین می‌ماند. برای این که بار بر زمین نماند، آن را برداشتم. اگر کس دیگری آن جا بود، یا من می‌شناختم که ممکن بود این بار را بردارد و دیگران هم او را قبول می‌کردند، یقیناً من قبول نمی‌کردم. بعد هم گفتم پروردگار! توکل بر تو. خدا هم تا امروز کمک کرد. قبل از آن هم همین طور بود. من دو دوره به ریاست جمهوری انتخاب شدم و در هر دو دوره هم قبول نمی‌کردم. دوره اول - که تازه از بیمارستان آمده بودم - دوستان گفتند اگر تو قبول نکنی، این بار بر زمین می‌ماند؛ کسی نیست. ناچار شدم. دوره دوم، خود امام به من فرمودند که بر تو متعین است. خدمت ایشان رفتم و گفتم: آقا؛ من قبول نمی‌کنم. من دیگر این دفعه به میدان نمی‌آیم. گفتند: بر شما متعین است. یعنی واجب، واجب کفایی نیست؛ متعیناً بر شما واجب است؛ واجب عینی است. عزیزانم! اگر واجب عینی باشد، من از زیر هیچ باری دوش خودم را خالی نمی‌کنم. در قضیه مرجعیت، موضوع این گونه نیست. باربر زمین نمی‌ماند. این قضیه متوقف به فرد نیست. آری؛ آقایان فهرست دادند و اسم این حقیر را هم در آن فهرست آوردند. اما اگر از من سؤال می‌کردند، می‌گفتم این کار را نکنید. بدون اطلاع من این کار را کردند. بعد از آن که اعلامیه شان صادر شده بود، من خبردار شدم؛ والا نمی‌گذاشتم. حتی من به تلویزیون اطلاع دادم و گفتم اگر آقایان ناراضی نمی‌شوند، اعلامیه آنها را که می‌خوانید، اسم مرا نخوانید. بعد گفتند که نمی‌شود؛ تحریف اعلامیه است. آقایان نشسته اند، چند ساعت جلسه کرده اند؛ نمی‌شود. من اکنون به شما عرض می‌کنم: ملت عزیز! عزیزان من! آقایان محترم و بزرگانی که از گوشه و کنار گاهی به بنده پیغام می‌دهید که رساله بدهم! بار فعلی من بسیار سنگین است. بار رهبری نظام جمهوری اسلامی و مسؤولیتهای عظیم دنیایی، مثل بار چند مرجعیت است. این را شما بدانید. اگر چند مرجعیت را روی هم‌دیگر بگذارند، ممکن است بارش به این سنگینی شود؛ ممکن است. فعلاً ضرورتی نیست. آری؛ اگر العیاذ بالله وضع به جایی می‌رسید که می‌دیدم چاره‌ای نیست، می‌گفتم عیبی ندارد. من با همه ضعف و فقری که دارم، به فضل پروردگار، آن جا که ناچار باشم - یعنی ضروری باشد - برای



برداشتن ده بار به این سنگینی هم حرفی ندارم که بردارم و روی دوش خودم بگذارم. اما فعلاً آن گونه نیست. فعلاً نیازی نیست. بحمدالله این همه مجتهدین هستند. من قم را اسم آوردم؛ غیر قم هم هستند. مجتهدینی هستند، افراد شایسته ای هستند. چه لزومی دارد حال که این بار سنگین را خدای متعال بر دوش نحیف این حقیر ضعیف گذاشته است، بار مرجعیت را هم رویش بگذارند؟ احتیاجی به این معنا نیست. پس کسانی که اصرار می کنند و می گویند: آقا رساله بدهید، توجه کنند که من برای خاطر این از قبول بار مسؤولیت مرجعیت استنکاف می کنم. بحمدالله آقایان هستند و نیازی به این معنا نیست. البته، خارج از ایران حکم دیگری دارد. بار آنها را من قبول می کنم. چرا؟ برای خاطر این که آن بار را اگر من بر ندارم، ضایع خواهد شد. آن روزی که احساس کنم آقایانی که امروز بحمدالله در این جا هستند و به عقیده من کافی هستند - و می بینیم کفایت لازم و بلکه فوق اندازه ضروری برای تحمل بار مسؤولیت هم امروز در قم وجود دارد - می توانند بار خارج را هم تحمل کنند، آن جا باز من کنار می کشم. امروز من درخواست شیعیان خارج از ایران را قبول می کنم؛ برای خاطر این که چاره ای نیست. مثل همان جاهای دیگر است که ناگزیر هستیم. اما در داخل ایران هیچ احتیاجی نیست. وجود مقدس ولی عصر ارواحنفاذاه و عجل الله تعالی فرجه الشریف، خود ناظر و حافظ و نگهبان حوزه های علمیّه است؛ حافظ و پشتیبان علمای بزرگ است؛ هدایت کننده دلهای مراجع و دلهای مردم است. امیدواریم خدای متعال، این مرحله را هم برای ملت ایران مرحله مبارکی قرار دهد.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته